

“بایرام پایی”، سنت فراموششده نوروزی

از اول اسفند ماه تحرکات پدران و مادران و برنامه‌ریزی آن‌ها، برای اهالی خانه، خبر از نزدیک بودن اتفاقی میمون و مبارک داشت. این وضعیت با شدت کم یا زیاد در همه خانواده‌ها مشاهده می‌شد. برخورد خانواده‌ها با این روزهای شادی‌آفرین نمی‌توانست یکسان باشد اما مطمئن حالوهوای آن روزها با دیگر ایام سال متفاوت می‌شد، حالا کم یا زیادش به توان مالی و قدرت خرید سرپرستان خانواده‌ها بستگی داشت.

در آن ایام، پولدار و غنی و فقیر و ندار، رفتارهایشان نشان از تغییر در وضع جامعه داشت. اکثراً چشم‌ها پر از لبخند و مهربانی می‌شد و برای بیشتر لذت بردن از شرایط حاکم بر فضای شهر در آستانه عید، دوست داشتیم که روزها زود زود از پی هم بگذرند، هر شب که سر بر بالش می‌گذاشتیم، خوشحال بودیم که یک روز دیگر را پشت سر گذاشته و به چهارشنبه آخر سال نزدیک‌تر شده‌ایم.

یکی از بهترین روزها برای نوجوانان، صبح با صدای تکم‌چی بیدار شدن بود. صدای پای تکم‌چی همه را به تماشا می‌خواند، به سرعت صورت را با کمک تلمبه روی چاه می‌شستیم و خود را به کوچه می‌رساندیم تا تماشاگر حرکت‌های تکم و شنونده شعرخوانی تکم‌چی باشیم.

وقتی شاخه‌های سبز “همیشه جوان” را می‌دیدیم به آمدن بهار بیشتر امیدوار می‌شدیم. با امید از خواب بیدار می‌شدیم و تقلا و کوشش همه پدرها و مادرها را به تماشا می‌نشستیم.

دیوارهای کاه‌گلی منازل، زینت‌بخش کوچه‌ها و گذرگاه‌ها بود و هر چه دهه اول اسفندماه را پشت سر می‌گذاشتیم دل‌های ما در سینه‌های تنگ به یاد زیبایی‌های چهارشنبه‌سوری و شب عید و سفره هفت‌سین و بوی مطبوع غذاهای “بایرام‌پایی” بال‌بال می‌زد.

در میان همه آداب‌ورسوم ساکنین اردبیل در نزدیکی‌های چهارشنبه آخر سال، سنت پسندیده “بایرام‌پایی” جایگاه خاصی داشت. از یک هفته مانده به چهارشنبه آخر سال چهره شهر در سایه حرکت حمل‌کننده‌های “بایرام‌پایی” جلوه خاصی پیدا می‌کرد.

برای تهیه "بایرام پایی"، خانواده‌های برخوردار از امکانات مالی با فراغ بال عمل می‌کردند و در ارسال آن نهایت تشریفات و تجمل را اعمال می‌نمودند. خانواده‌های ندار هم با بهره گرفتن از حداقلها، اجازه نمی‌دادند از قافله "بایرام پایی" عقب بمانند و اقوامشان را چشم‌انتظار بگذارند.

"بایرام پایی" مراسم زیبای اردبیل در آستانه عید نوروز بود. "بایرام پایی" یعنی فرستادن شام برای ارحام، این کار شکل و روش خاصی داشت. با گذشت سالها از منسوخ شدن این سنت، در آستانه چهارشنبه آخر سال، همچنان دل هوای آن مراسم را می‌کند.

"بایرام پایی" بیشتر از طرف خانواده دخترانی که شوهر کرده و به خانه بخت رفته بودند فرستاده می‌شد. این عمل خیر، سقف زمانی نداشت یعنی تا زمانی‌که دختر و پدر و مادر زنده بودند رسم، همه ساله تکرار می‌شد.

در روزهای منتهی به چهارشنبه آخر سال، بوی خوش برنج پخته و خورش‌های متنوع در فضای کوچه‌ها و گذرگاه‌ها خبر از صله‌ی ارحام و نزدیکی بهار و عید نوروز می‌داد. الان اگر بهترین و مرغوب‌ترین برنج را برای پخت تهیه بکنی و همه اصول رعایت بشود کم‌تر عطر خوش برنج را می‌توانی احساس بکنی ولی برنج آن ایام بعد از پخته شدن عالم دیگری داشت. این‌که چرا چنین شده است و نمی‌توان عطر و مزه برنج‌های مرغوب را به‌خوبی احساس کرد خود بحث دیگری را طلب می‌کند.

در سال‌های گذشته و تا آن‌جا که به یاد داریم در دهه ۴۰ و ۵۰ برنج جزء غذاهای اعیانی بود. معمولاً خانواده‌های متوسط و پایین در نهایت هر هفته روزهای پنجشنبه برای شام برنج تهیه می‌کردند و به‌عبارت‌دیگر مصرف برنج برای مردم اردبیل محدود بود و به نظر می‌رسد همین امر موجب می‌شد که خانواده‌ها فرزندان و ارحام خودشان را با فرستادن پلو در ایام نزدیک به عید خوشحال بکنند و سرافرازی عروس را در بین خانواده شوهر موجب گردند.

مصرف برنج در اعیاد و مناسبت‌های مختلف از سنت دیرینه مردم اردبیل است. پدران و مادران که در عید نوروز در چندین مرتبه از پلو و خورشت استفاده می‌کردند با فرستادن "بایرام پایی" می‌خواستند فرزندان و دخترانشان را از این نعمت بی‌بهره نکنند و مراتب محبت و وابستگی به فرزندان را در عمل نشان بدهند.

"بایرام پایی" را برنج عالی و درجه یک، همراه با مرغ آب‌پز یا سرخ

کرده، ماهی دودی، قیمه‌ی گوشت و کوکو تشکیل می‌دادند. تزئین غذاها و قرار دادن آنها در ظروف مخصوص خود داستانی قابل توجه می‌باشد.

شام را معمولاً در مجموعه‌های مسی بزرگ قرار می‌دادند. پلو را در دوری‌ها و ظرف‌های مخصوص جای می‌دادند و خورش‌ها را نیز در ظرف‌های جداگانه در فاصله مناسب از همدیگر در مجموعه مسی می‌گذاشتند. برای محافظت از غذا در برابر ذرات معلق در هوا، سرپوش‌های مسین بر روی آنها قرار می‌گرفت. با پارچه‌های مخملی و یا ترمه روی مجموعه را می‌پوشاندند و برای حمل، مجموعه را در خنچه که از چوب ساخته می‌شد می‌گذاشتند و کارگران و یا باربرها خنچه حاوی مجموعه غذا را بر سر گذاشته و در نزدیکی‌های غروب به سمت خانه موردنظر به راه می‌افتادند. به‌طور معمول یک نفر نیز از اعضای خانواده، حمل کننده غذا را همراهی می‌کرد. وقتی غذا تحویل داده می‌شد صاحب‌خانه انعام خوبی به حمل کننده خنچه می‌داد. خانواده‌هایی که از امکانات مالی مناسب برخوردار بودند به همراه غذا، هدیه‌ای که به آن خلعت می‌گفتند در یک بقچه به فرد مشخصی از خانواده‌ی داماد اختصاص می‌دادند.

در لحظات نزدیک غروب، گذرگاه‌ها و کوچه‌های اردبیل با حرکت حمل کنندگان "بایرام‌پایی" جلوه دیگری به خود می‌گرفت. افسوس که با گذشت زمان این رسم و سنت، گرد فراموشی بر رویش پاشیده شد و بساط آن جز در موارد بسیار محدود به‌طور کلی برچیده شد.

امروز اگر برای برخی از خانواده‌ها این رسم پا برجا باشد مطمئن روش ارسال آن کاملاً با سال‌های گذشته فرق کرده است. این روزها اگر فردی را خنچه به سر در حال حمل غذا در کوچه‌ها ببینند همه مات و مبهوت به تماشا می‌ایستند و مطمئن از خود سؤال می‌کنند این چه بساطی است که حضرات راه انداخته‌اند.

حالات و اثرات و پیامدهای مثبت سنت "بایرام‌پایی" از یادگارهای قابل توجه نیاکان ما بود. سنتی که تقویت‌کننده ارتباط فامیل‌های سببی، مشخص‌کننده جایگاه دختر خانواده در نزد والدین، بالا بردن ضریب محبت و صمیمیت در بین خانواده‌ها و در نهایت نشان از عمل به یک اصل مهم اسلامی و سفارش ائمه یعنی صلح رحم بود.

معمولاً همه خانواده‌ها تکلیف "بایرام‌پایی" را حداکثر تا یک روز قبل از چهارشنبه آخر سال مشخص می‌کردند و از آن به بعد تا تحویل سال به ندرت اثری از حاملین "بایرام‌پایی" در سطح شهر مشاهده می‌شد.

سنت‌هایی که دارای فلسفه و بار مفهومی خاصی بوده‌اند انصاف نبود که

با تغییر سبک زندگی به کلی فراموش شوند. نسل جوان ما کاملاً با این قبیل آیینها و سنتها بیگانه اند. ای کاش آنهایی که میتوانند حداقل در حفظ زوایای این سنت تلاش بکنند و از فراموش شدن کامل آن جلوگیری نمایند.